

در بررسی مسائل زنان ایران، به مشکلات زنان فرودست کمتر اشاره شده و بیشتر حول مشکلات زنان طبقات متوسط به بالا صحبت شده است ولی این معاله به مشکلات زنان محروم پرداخته و در نوع خود در کشور ما نازکی دارد. حوث تاریخ انتشار آن ۱۹۸۹ است بعضی مسائل مربوط به دوران جنگ و آمارهای قدسی آن (بدون آن که نظمی به اصل مطلب بخورد) حذف شده و جای آن ... قرار گرفته است با بوزش از خاتم هاله افشار، امیدوارم این معاله قسح بانی باشد برای بحث‌های نظری منبع از فرهنگ ملی برای حاره جویس در مقابل این مشکلات - مترجم.

● زنان تهیدست در ایران ●

● هاله افشار ● ترجمه مجید ملک‌ان ●

ایدئولوژی رسمی خانه داری که جزء لاینفک سیاست‌های اجتماعی و استخدای است. نر مستقیم و قاضی پروضعبیت زناده دارد، خاصه زنانی که به قدری فقیر هستند که نمی‌توانند از تحمل خانه داری تمام وقت، بهره‌برند. عطف‌بن نص صریح قانون اساسی، مردان، رئیس خانواده و مسئول تأمین رفاه زنان هستند بنابراین زنان از لحاظ عالی به مردان وابسته هستند و زنانی که مردان آوری زنان‌ها حمایت می‌کند، در پایین ترین قشر شهروندان درجه دوم قرار می‌گیرند. قانون اساسی آن‌ها را «بی سرپرست» می‌نامد و در کف حمایت دولت قرار می‌دهد. اما دولت علی‌رغم احباز قانونی در تأمین معاش این گروه، به واسطه مشکلات فراوان، هیچ پیش‌بینی جدی برای آن‌ها نکرده است. در نتیجه فقیرترین و کم‌درآمدترین زنان مجبورند خود به تنهایی زندگی‌شان، در رضایی تأمین کنند که در آن فضا، تمام زنان شاغل گرفتار سرزنش عمومی هستند. در واقع زنان بی سرپرست، بار مضاعف فقر و آنتاگونسیم ایدئولوژیک را به دوش می‌کشند. در ایران، ایدئولوژی حمایت‌شده از سوی دولت، همواره نقش اساسی در تعریف

حوزه‌های قانونی کار زنان دسته است. گرایش تدریجی بازار کار رسمی به سوی زنان و گسترش آن، بخشی از سیاست‌های مدرنیزه‌سازی رض‌شاه بود. به این طریق تعداد زنان حقوق بگیر که در سال ۱۳۲۰ تنها ۱۳۰۰۰ نفر بودند، در سال ۱۳۳۵ به ۵۷۳۰۰۰ نفر افزایش یافتند.^{۱۰} تعجیبی ندارد که کار زنان به بخش‌های به لحاظ سنتی زنانه صنعت - نساجی، فرش‌بافی و خیاطی - محدود بود. در دوران پهلوی، سیاست جداسازی زنان و مردان در بازار کار، به شدت اجرامی شد. در کارخانه‌ها زنان که ۸۰ درصدشان بیسواد بودند، هیچ‌گونه آموزش رسمی نداشتند و کار آنها محدود به وظایف نگراری و کنواختی بود که عموماً با عنوان «غیرماهرانه» مشخص می‌شدند. در بخش خدمات آنها در پایین‌ترین کارهای نظافت، آشپزی و مراقبت اشتغال داشتند. اما بیشترین درصد زنان فضر در بخش بسیار پراکنده غیررسمی مشغول به کار می‌شدند که ورود به آن چه در گذشته و چه در حال تا حدود زیادی با پیوندهای خویشاوندی، روستایی و همسایگی ارتباط می‌یابد.^{۱۱}

زنان فقیر مهاجر که در حاشیه شهرها سکونت داشتند و از دسترسی به بیشتر امکانات شهر محروم بودند، گروه بندی روستایی و شبکه‌های فامیلی خود را حفظ می‌کردند. غالباً خانواده برای بیوستن به خویشاوندان خود مهاجرت می‌کنند و این خویشاوندان به آنها در یافتن پایگاه و ساختن خانه‌های موقت - که بعداً اقامتگاه دائم آنها می‌شود - کمک می‌کنند. ... تا دهه ۴۰ تعداد خیلی اندکی از زنان به طور مستقل به شهر می‌آمدند و آنها هم که چنین می‌کردند مستقیماً به بخش خدمات می‌رفتند و در منزل کارفرمایان خود زندگی می‌کردند. اما در اواسط دهه ۴۰ برای اولین بار نسبت زنان مهاجر به بیش از ۵۰ درصد کل مهاجران رسید. این امر بعضاً به خاطر اصلاحات ارضی بود. هر چند تنها ۲۹ درصد از دهقانان در اثر اصلاحات ارضی صاحب زمین شدند،^{۱۲} درصد خیلی بیشتری از جمعیت روستایی امکان دستیابی به کار را از دست دادند. دلیل این امر استفاده به مراتب بیشتر دهقانان صاحب زمین شده از کار خانوادگی برای تکه زمین کوچک خود و نیز قوانین اصلاحات ارضی بود که مالکانه‌ای که مزارع خود را مکانیزه می‌کردند از تقسیم زمین معاف می‌کرد.

ترقی نسبی وضعیت نواحی شهری، رشد صنایع سبک و ساختمانی و گسترش بخش خدمات، جملگی به جذب موج جدید مهاجران کمک کرد. در اوایل دهه ۵۰ نسبت جمعیت روستایی به شهری از ۶۰ به ۴۰ به میزان جدید ۴۰ به ۶۰ رسید و حوزه کار گسترده تری برای جذب نیرو از جانب بخش‌های رسمی و غیررسمی شد. در همین زمان ایدئولوژی غالب مدرنیزه کردن سبب گردید که صنایع نوظهور غذایی، شیمیایی و دارویی بتوانند زنان بیشتری را در خط تولید جذب کنند.

● بخش غیررسمی

به این ترتیب بخش غیررسمی منبع اصلی استخدام زنان شد. در حالی که در سال

۱۳۳۵، تنها ۱۷/۸ درصد نیروی کار زنان شهری در بخش غیررسمی کار می‌کرد. در سال ۱۳۴۵ این نسبت به ۲۳/۴ درصد و در سال ۱۳۵۰ به ۵۹/۱ درصد رسید. از این عده بیش از ۵۰ درصد بیوه و ۷ درصد سرپرست خانواده بودند. گستره فعالیت این گروه از کارهای خانگی با حقوق بهتر، نظیر رختشویی، آشپزی، نظافت و غیره تا دستفروشی در خیابانها، گدایی و نحشاء بود.

رشد قارچ گونه حلی آبادها و حاشیه نشینی، که بعضی از این محله‌ها درست در وسط پایتخت بنا شده بود، برای حکومت شاه خوشایند نبود زیرا آنها را برای تصویر مدرنیستی حکومت خود زیان آور می‌پنداشت. در نتیجه در اواخر دهه ۲۰ و اوایل دهه ۵۰، شاه به اقدامات پراکنده‌ای برای جمع‌آوری گدایان و ولگردها دست زد و برای احکوم پاکسازی حلی آبادها از بولدورر کمک گرفت. به این طریق زنان تهیدست آواره خیابانها شدند و بسیاری از آنها برای گذراندن شب‌هایی نداشتند. این سیاستها سبب نارضایتی زنان و مردان ساکن این محله‌ها شد و آنها به صورت انبوه به تظاهرات انقلابی پیوستند و حمایت قلبی خود را از قیام اسلامی ابراز کردند.^۱

بعد از انقلاب سرنوشت این زنان فقیر آن چنان بهبودی نیافت و جمع پراکنده گدایان و ولگردان همچنان تداوم یافت.

در واقع موضع اخلافگرابانه دولت... به همراه تأیید مصرانه بر روابط پدرسالارانه منجر به این شده است که فرصت‌های محدودی که برای کار زنان در بخش غیررسمی وجود داشت، تحلیل رود. جدل‌های غالب در مورد جنا سازی بر اساس جنسیت و برتری مردان، در مجموع زنان را از بیشتر حیطه‌های بازار کار بیرون رانده است. اما متأسفانه این سیاست‌ها در کنار برنامه‌ریزی‌های حمایتی دولتی از زنان فقیر و بیکار صورت نگرفته است. اقدامات محدودی هم که در این زمینه شروع شده بود، برای پاسخگویی به نیاز مادی جنگ هشت ساله با عراق، به دست فراموشی سپرده شد...

در عین حال بعد از انقلاب زمینه گسترده‌تری برای بحث و انتقاد و عرضه مباحث جدید در گفتگوهای عمومی فراهم شده است. رژیم پهلوی اجازه نمی‌داد که هیچ تحلیل ناخوشایندی از سیاست‌های آن به صورت قانونی چاپ شود، اما در حکومت دینی فعلی تا حد معینی امکان عدم توافق وجود دارد. یکی از پرسش‌هایی که می‌توان عنوان کرد، وضعیت زنان است. هر چند در مجموع رسانه‌ها نظرات آن چنان مفیدیری با حاکمیت مذهبی عنوان نمی‌کنند... با وجود این مقالات انتقادی نیز در مورد زندگی فقیرترین زنان جامعه نوشته شده است. مجله «زن روز» محبوبترین نشریه هفتگی زنان در ایران، بعد از یک نوبت پاکسازی خیابانی با تعدادی از گدایان و فواحش مصاحبه کرد. گفته یکی از آنها چنین نقل شده بود «من در چهارده سالگی فاحشه شدم، راه دیگری برای تأمین خانواده‌ام وجود نداشت... فکر کردم حداقل اگر من زندگی خودم را وقف خانواده‌ام کنم، شاید آنها سرنوشت مرا پیدا نکنند. به این ترتیب ادامه دادم و خانواده‌ما به این صورت به زندگی ادامه داد.» در ماههای اول انقلاب، فواحش تشویق می‌شدند که توبه

کنند و دست از خیابان گردی بردارند. به آنها که خواستار کمک شدند توصیه شد که دنبال منبع درآمد دیگری باشند و دولت مقرر می‌اندکمی به آنها پرداخت. اما مدت کوتاهی بعد از جنگ این مقرری قطع شد و این زنان مجبور به بازگشت به خیابان‌ها شدند. یکی از این زنان به «زن روز» چنین گفت: «... بعد از انقلاب دایرهٔ مبارزه با متکرات ماهی ۲۵۰۰۰ ریال به من می‌پرداخت و من در کارخانهٔ لباس دوزی کار می‌کردم و خرج مادر و پسر را می‌دادم. اما این پول قطع شد و کارخانه را بستند و راه دیگری برای من نماند. بنابراین به خیابانها بازگشتم... شغل دیگری برای من وجود ندارد.^۸»

فحشاء غالباً به اعتیاد می‌انجامد یا نتیجهٔ اعتیاد است و فروش مواد مخدر فعالیت جانبی فواحش می‌شود: «شوهرم مرا طلاق داد و من بیچاره شدم. برای آرام کردن خودم تریاک می‌کشیدم و قبل از آنکه بدانم گرفتار شدم. شغلم را که خدمتکاری بیمارستان بود از دست دادم... بعد از آن تنها راه برای من فاحشه شدن بود تا زندگی خودم و بچه‌هایم را تأمین کنم.^۹»

اما حکومت فعلی، اعتیاد را به عنوان عادتی ضد انقلابی و غیر قابل علاج محکوم می‌کند. در ۱۳۶۱ تمام مراکز ترک اعتیاد به بیمارستانهای جنگی تبدیل شد و دولت تصمیم گرفت که تمام معنادانی را که ترک نکرده بودند به زندان بفرستد: «ما توانستیم تمام مملکت را انقلابی کنیم و به تنهایی و بدون کمک حرفه‌ای‌ها از شر تمام نظام فاسد خلاص شویم، مطمئناً این افراد می‌توانند خودشان اعتیاد را ترک کنند... در هر صورت معالجهٔ پزشکی برای معتادان وجود ندارد، مراکز ترک اعتیاد هرگز یک نفر را معالجه نکرده‌اند، بنابراین ما از این کار بیفایده دست برداشته‌ایم و اعتیاد را جرم را قلمداد کرده‌ایم... ترک مواد مخدر هرگز کسی را نکشته است و تنها چارهٔ کسانی که بر این عادت ناپسند اصرار می‌ورزند، به زندان انداختن آنهاست.^{۱۰}»

لحن بغایت اخلاقی و فقدان اساسی هرگونه کمک مادی از جانب دولت، روند نزولی تهیدست شدن این زنان را که خود از بیهودگی زندانی شدن آگاه‌اند، تسریع می‌کند: «من فکر می‌کنم دادگاهها به جای اینکه مرا شلاق بزنند تا اعتراف کنم معتادم و بعد مرا به زندان بیندازند، باید برای مشکل من راه حلی پیدا کنند.^{۱۱}»

«ما باید معالجه شویم و نه تنبیه... وقتی آزاد شدیم کجا می‌توانیم برویم؟ من جز خیابانها جایی ندارم. میل ندارم که آزاد شوم چون می‌دانم که خیلی زود برمی‌گردم.^{۱۲}»

بسیاری از فواحش در کودکی گدایی می‌کنند و در پسری دوباره به گدایی بازمی‌گردند. در جمع‌آوری اخیر زنان در تهران، ۴۰ درصد از زنان گدایی که دستگیر شده‌اند گفتند که در گذشته فاحشه بوده‌اند.^{۱۳} در تهران، مانند دیگر پایتخت‌های بزرگ جهان سوم گروههای بی‌وسه و سازمان‌یافته‌ای وجود دارند که زندگی را از راه گدایی می‌گذرانند: ورود به این حرفه با واسطهٔ بیوندهای خانوادگی، توارث و ازدواج صورت می‌گیرد. گوشه‌های خیابان در مالکیت این گداهاست و بعد به فرزندانشان ارث می‌رسد، بسیاری از زنان فرزند خود را در همین گوشه‌های خیابان بزرگ کرده‌اند.

بعضی از آنها شوهران شاغلی دارند که درآمد آنها کافی نیست و بعضی دیگر تنها نان آور خانواده های بزرگ خود هستند. گاهی یک خویشاوند مرد، زن را به گدایی می فرستد و گاهی نیز زن مسن تری زنان جوان را به گدایی می فرستد:

« ما اهل خراسانیم، شوهرم را به جبهه بردند و مادر شوهرم، من و بچه ام را به گدایی فرستاد تا خرجمان را درآوریم. »^{۱۴}

دولت فحشا و نکدی را نیز به شدت محکوم می کند، اما کمک مادی برای از بین بردن آن نمی کند...

این باور که زنان تحت سرپرستی مردان قرار دارند به خودی خود سبب می شود که تمام زنانی که در زندگی تحت این گونه سرپرستی قرار ندارند محکوم به بدرفتاری شدید شوند.

اما برای زنانی که به واسطه روابط خانوادگی امکان کار در بخش خدمات ندارند به دست آوردن شغل به هیچ روی آسان نیست. در این مورد یک گدای می گفت « وقتی شوهرم مرد و بزرگ کردن سه بچه را به دوش من گذاشت، به تهران آمدم. اما من هیچ رابطه، تجربه و مرجعی نداشتم. در نتیجه نتوانستم کاری پیدا کنم و به گدایی در خیابانها کشیده شدم. »^{۱۵} بعضی زنان که به قدر کافی مسن باشند و سرمایه کافی داشته باشند، می توانند شغلی برای خود دست و پا کنند یا شغلی را به ارث ببرند. اما چنین مواردی نادر است و چنین زنانی باز هم باید مشکلات کارهای منزل و مراقبت از فرزند را خود حل کنند. آنها باید ناخشنودی جامعه را نیز به جان بخرند. خرده فروشی و دستفروشی زنان در ایران در مجموع پدیده ای مربوط به شمال ایران است. در جنوب ترکیبی از قیدهای ایدئولوژیک که زنان را از محوطه بازار طرد می کند و نیز نظام کشت متکی بر شخم زدن که نقش زنان در بخش روستایی را به حاشیه می کشاند، سبب می شود که زنان در فضای خانه باقی بمانند. در شمال زنان بخش مهمی از نیروی کار کشاورزی هستند و در نشاء، برنج و کشت جای فعال اند. در نتیجه رسوم اجتماعی محدود کنندگی کمتری یافته اند و به زنان امکان می دهند که به مزارع و بازار دسترسی داشته باشند. این دسترسی در تأمین درجه ای از استقلال اقتصادی برای آنان نقش فاطمی دارد.^{۱۶} فروشندگان زن غالباً نقش واسطه بین تولید روستایی و مصرف شهری ایفا می کنند: مواد غذایی را می خرند و با خود تولید می کنند و مازاد آن را خانه به خانه یا در گوشه ای از خیابان یا در بازارهای هفتگی (غالباً زنانه) در شهرهای مجاور می فروشند. این کار معمولاً سود کم و دشواری زیاد دارد. زنانی که زمین کوچکی دارند و مواد غذایی خود را به دست می آورند، تنها به کمک فرزندان شان و به بهای ترک تحصیل آنها می توانند محصول خود را به بازار برسانند. یک زن سبزی فروش در ماسال گیلان با شش فرزند می گوید: « اگر بچه هایم را به مدرسه بفرستم نمی توانم کار خانه ام را انجام بدهم و تولید ما هم آن قدر نخواهد بود که امروز معاش کنیم. »^{۱۷}...

سایر زنان معامله گر، نظیر همتهای خود در جنوب هند، باید متکی بر واسطه گری

مغازه داران مرد باشند تا بتوانند سبزیجات خود را از بازار عمده فروشی بخرند و برای این کار مجبورند به معیارهای سختگیرانه‌ی حجب جا افتاده در جامعه تن در دهند. یکی از این زنان سبزی فروش برای حل مشکل خود در گوشه‌ای کنار خیابان مقابل دکه‌ی شوهرش مشغول به کار شده است. شوهرش فلج است و نمی‌تواند دسته‌های سبزی را وزن کند، و در نتیجه مجبور شده که اسباب بازاری و بیسکویت روی یک طبق بفرودشد و درآمد کمی داشته باشد، اما وجود شوهر سبب می‌شود که زندگی کاری‌نا احترام لازم را به دست آورد.

به خاطر نبودن امکانات رایگان مراقبت از فرزندان، زنان نروشنده مجبورند که مراقبت از فرزند را با کار خود بیاورند... چون در جامعه مردان را فاقد صلاحیت برای کارهای خانه می‌دانند، بیوندهای خانوادگی زنانه در بقاء زنان ساکن محله‌های فقیرنشین نقش اساسی ایفا می‌کند. آنها فرزندان یتیم خواهر یا برادر در گذشته خود را پیش خود می‌آورند و آنها که می‌توانند با خواهر یا مادر خود زندگی می‌کنند تا در کارخانه و پرداخت اجاره‌های گران سهم شوند...

وسیله‌اندک بهتری برای زندگی، یافتن کار در منازل شخصی است. در این موارد شخص استخدام شونده باید معرفهای مطمئن داشته باشد و تنها زمانی که ارتباطات خوبی دارند می‌توانند چنین شغل‌هایی به دست آورند. گروهی این شغل‌ها را از مادر یا خاله خود به ارث می‌برند. برخی دیگر مستقیماً از روستا به خانه مالک یا دوستان و خویشان او می‌روند. بسیاری از مستخدمان خانگی در معذور اخلاقی خویشاوند خویش قرار می‌گیرند و نمی‌توانند خود را با ترکیب اجتماعی جاری تطبیق دهند و ازدواج کنند...

در عین حال کار خانگی دیگر به عنوان شغلی در تمام طول زندگی امنیت شغلی ندارد. با مدرنیزه شدن زندگی و هسته‌ای شدن خانواده‌ها (خانواده هسته‌ای: خانواده‌ای مرکب از پدر، مادر و فرزندان)، سنت‌های قدیمی نگه‌داشتن مستخدم، کم‌کم از بین می‌رود. غالباً مستخدمان به آسانی اخراج می‌شوند و اکنون کار خانگی بر مبنای پرداخت روزانه انجام می‌شود... و هیچ‌گونه پیش‌بینی لازم برای حوادث، بیماری و کهولت برای مستخدمین خانگی وجود ندارد...

● کارگران خانگی

بدیهی است که زنان فقیر به خاطر نیاز شدید خود مجبور به کار خارج از خانه هستند. اما تداعی اجتماعی کار کردن زنان با مسائل غیر اخلاقی بدین معناست که معهودی از زنان جرأت می‌کنند که با داشتن امنیت (به هم‌میزان) به کار بیرون بپردازند و آنها که چنین می‌کنند از نظر مردان طعمه‌های جنسی آسانبایی هستند. در نتیجه زنانی که می‌خواهند از فشارهای دوجانبه نیازها و حجب خلاص شوند مجبورند درون خانه کار کنند. حتی در این صورت نیز دائماً در ترس از خدشه‌دار شدن مرزهای شرافت و احترام هستند. یکی از این خیاط‌های خانگی زن که زندگی خود و سه فرزندش را تأمین می‌کند چنین گفته است «هر لحظه باید مواظب باشم، وقتی مردان بیوه‌ای را می‌بینند، او را

طعمه ای بی پناه و سهل الوصول می پندارند. ^{۱۸}

بنابراین آمیزهٔ نیاز اقتصادی و محکومیت ایدئولوژیک کار کردن زنان، زنان تهیدست ایران را در وضعیت دشواری قرار می دهد. بیکاری مردان، اعزام مردان به نظام وظیفه، فقر، آسانی طلاق و چند همسری مردان، فلسفهٔ ترک و رها کردن زنان را تشدید کرده است و تعداد زنانی را که دولت آنها را بی سرپرستان می نامد مردم افزایش می دهد. طلاق، ترک همسر یا بیوگی معمولاً برای زنانی که قادر به تأمین معاش خود نیستند به معنای تهیدستی است. زنانی که شوهرشان آنها را رها کرده باشد کاملاً بی پول می ماند و بیوه ها حق ناچیزی دارند و معمولاً کمتر از حق خود نیز می گیرند. زنان نصف مردان ارث می برند. ارث زنان بدون فرزند یک چهارم دارایی شوهر است و ارث مادران تنها یک هشتم است. برای زنان فقیر این مقدار حتی در حد بخور و نسیروم نیست. گذران زنان مطلقه از این هم بدتر است. جز در مواردی که خلاف آن هنگام عقد ثبت شود، تمام دارایی مشترک متعلق به مرد (رئیس خانواده) است. هنگام طلاق مرد تنها باید مهریه زن را بپردازد که حتی زن از دواج کرده است و قبل از عقد در مورد آن به توافق می رسند و در عقد نامه ذکر می شود. بعد از طلاق خرجی به زنان تعلق نمی گیرد و آنان که سعی می کنند کاری بیابند با عدم تأیید عمومی جامعه ای که در آن زندگی می کنند، مواجه می شوند. زن جوانی وضعیت خود را به خوبی توصیف کرد و گفت: «آیا هرگز شنیده اید که مردی بعد از طلاق یا از دست دادن زنش بی خانمان شده باشد. موقعیت خود را از دست بدهد و یا ناراضی باشد؟ مرد هرگز از گرسنگی نمی میرد، طعمهٔ جنسی دیگران نمی شود، به طور یکسان از جانب دوستان و دشمنان اتهام نمی شنود و با او نامهربانانه رفتار نمی شود. هرگز بی سرپرست نمی شود و مورد بی مهری قرار نمی گیرد و برای گذران زندگی مجبور به گدایی نیست... بی پناه در خیابان رها نمی شود که نتواند یک اطاق از کسی اجاره کند. مردم یک سقف از او دریغ نمی کنند و او را به صورت مطلقه ای که زندگی شان را تهدید می کند، نمی نگرند.» ^{۱۹}

● بی سرپرستان

در مورد زنان تهیدست، دولت ایران به خاطر تضاد درک ایدئولوژیک و واقعیت های زندگی این زنان، مجبور به انتخاب بین دو شق نامطلوب است. به لحاظ نظری زنان همه طبقات در کنف حمایت مردان رئیس خانواده قرار می گیرند که بنا به وظیفهٔ مذهبی و ملی خود باید با زنان ازدواج نکرده ازدواج کنند و برای آنها سرپناه تهیه کنند و از وابستگان آنها محافظت کنند. دولت بر اجبار قانونی مردان در «پرداخت نفقه به وابستگان خود تأکید می ورزد» ^{۲۰} و این وابستگان به لحاظ قانونی تنها کسانی هستند که اعقاب بلا فصل مرد مورد نظر باشند. ^{۲۱} از لحاظ نظری زنانی که حقی به آنها تعلق گرفته می توانند مرد مشمول را به دادگاه بکشانند و حق خود را به دست آورند. ^{۲۲} پرداخت این حقوق باید بر اساس توانایی مرد و نیازهای وابستگان او صورت گیرد. ^{۲۳} ولی در عمل مردان این پولها

را نمی‌پردازند و بی‌سرپرستان نمی‌توانند حق قانونی خود را به دست آورند. اما تنها کاری که دولت برای زنان و کودکان بی‌سرپرست کرده است آن است که به مردان توصیه می‌کند که حامی آنها باشند ...

حتی برنامه‌های دولتی جمع‌آوری گدایان نیز نمی‌تواند بر مشکل نکدی زنان بیوه غلبه کند؛ بسیاری از گدایان دستگیر شده آزاد می‌شوند چون منبع مالی برای جادادن و غذا دادن به آنها وجود ندارد. بعضی از آنها به زندان می‌افتند و فرزندان آنها مجبورند به هر نحو که می‌توانند، زندگی خود را تأمین کنند. فرزند یکی از این افراد می‌گوید «چه انتظاری دارید؟ فکر می‌کنید آنها از زندان می‌آیند و می‌گویند: بچه‌های عزیز این پول توجیبی شما؟»^{۲۶}

درگیر و دار انقلاب وقتی قانون اساسی جدید تهیه می‌شد، دولت مسئول رفاه «بی‌سرپرستان» شد. قرار بود «نظام بیمه‌ای برای تأمین زنان بیوه و زنان سالخورده و بی‌سرپرست ایجاد شود.»^{۲۷} به همین خاطر در ۲۲ آبان ۱۳۶۲ مجلس از دولت خواست که مقررات لازم برای انجام این مسئولیت را ظرف سه ماه تدوین کند. «چهار سال طول کشید تا سازمان بهزیستی لایحه‌ی مزبور را تدوین کند اما این لایحه در مجلس رد شد زیرا این لایحه نتوانسته بود بر تعصبات برخی افراد فائق آید و بار مالی لازم را تأمین کند. یکی از اعضای کمیسیون حقوقی مجلس گفت «نتوانسته‌ایم قانون مناسب برای چنین زنانی را در چارچوب اسلام و با حفظ احترام نسبت به شأن و شرافت آنها تهیه کنیم.»^{۲۸} یکی دیگر از نمایندگان مجلس اضافه کرد «البته مسئله اصلی بار مالی لایحه و منبع تأمین آن است.»^{۲۹}

در این میان سیاستهای نامرتبط و بی‌ضابطه‌ی ارائه شده از جانب مؤسسات خیریه خصوصی، گروههای تحت نظارت دولت و سازمان‌های دولتی، کمک‌هایی بسیار نامکفی به گروه «بی‌سرپرست» انتخابی خودشان عرضه می‌کنند؛ انتخابی که می‌تواند شامل فقیرترین زنان، یا زنانی از طبقه متوسط با شرایط بسیار متفاوت باشد. به لحاظ رسمی سازمان بهزیستی، ستاد سرپرستی و ارشاد، بنیاد مستضعفان، کمیته امداد امام خمینی و بنیاد پانزده خرداد و اقرا خیر هریک به تنهایی کمک خاص خود را می‌کنند. سازمان‌های خصوصی نیز از بهزیستی مجوز می‌گیرند و خانه‌های سالمندان و ناتوانان برپا می‌کنند، مشروط بر آنکه ۵ درصد تختهای خود را به سازمان‌های دولتی اختصاص دهند. بهزیستی از خانه‌های خیریه و پرستاری خصوصی نیز که مجوز خود را بر اساس توافق مشابهی می‌گیرند، نیز کمک می‌گیرد.

هرچند احتمال تهیدست شدن زنان بیشتر است، خانه‌های خیریه برای مردان جای بیشتری نسبت به زنان دارد. معمولاً مردان در عرض یک ماه پس از تقاضا به این نهادها دست می‌یابند اما زنان عموماً باید بیش از هشت ماه منتظر بمانند. تعداد مردانی که به دنبال وام هستند نیز به نسبت کمتر است. ساخت پدرسالارانه جامعه به مردان امکان می‌دهد که کنترل اقتصادی خود را بر اندک منابع موجود حفظ کنند. از طرف دیگر کنترل

اقتصادی بازتابی از هنجارهای اجتماعی است که سبب می شود خانواده ها برای مراقبت از سالمندان مرد نسبت به سالمندان زن مسئولیت بیشتری از خود نشان دهند.

خانواده هایی که مسئولیت مراقبت از اعضای ناتوان خانواده خود را قبول کنند، از بهزیستی ماهانه مقرری دریافت می کنند. بهزیستی همچنین مقرریهای کمی به خانواده های «بی سرپرست» می پردازد: این خانواده ها، خانواده هایی هستند که شوهر، پدر یا پسر برادر بزرگ خود را به خاطر فوت یا زندانی شدن یا ترک خانواده یا ناتوانی از دست داده اند و مسئول خانواده آنها زن است. اما زنان طلاق گرفته از چنین مزایایی محروم اند... در ۱۳۶۳ سازمان بهزیستی از ۷۶۵۱۷ خانواده حمایت می کرد که از ۳۰۰۰ ریال برای هر فرد تا ۷۵۰۰ ریال برای هر خانواده سه نفره و بیشتر دریافت می کردند و این مقدار برای زندگی در شهری است که پایین ترین اجاره یک اطاق در حدود ۶۰۰۰ ریال بود. در ۱۳۶۴ تعداد ۲۷۵۰۰ خانواده در لیست انتظار سازمان بهزیستی بودند و باید منتظر می ماندند تا بعضی از مستمری بگیران مستقل شوند.^{۲۹}

بهزیستی به نهادهای خیریه ای که توسط افراد و داوطلبان بخش خصوصی تأسیس و اداره می شود، کمک نمی کند، از ترس اینکه مبادا سبب دلزدگی چنین بخشهایی شود، اما چند پرورشگاه را اداره می کند. این پرورشگاهها در سال ۱۳۶۴ سه هزار بچه را در خود جای داده اند اما فرزندان والدین طلاق گرفته را قبول نمی کنند، «زیرا چنین کمکی منجر به افزایش احتمالی آمار طلاق می شود.»^{۳۰} سیاست این پرورشگاهها این است که تا حد ممکن بچه ها را به والدین رضاعی بیاورند تا جا برای تعداد فزاینده بچه های سرراهی باز شود. اما این پرورشگاهها در بافتی فرهنگی کار می کنند که سنت پذیرش و مراقبت از فرزندان که خارج از گروه خانوادگی به دنیا آمده اند وجود ندارد و برای پذیرفتن دختر ازدواج نکرده به خانواده مواع مذهبی وجود دارد... بنا به گفته دکتر «یاربگر روش» سرپرست سازمان بهزیستی، آمار نشان می دهد که آهنگ مرگ و میر بچه های پذیرفته شده زیاد است.^{۳۱} در مورد دختران در مجموع، پرورشگاه ها سعی در شوهر دادن آنها دارند و خود دختران نیز ازدواج را تنها بدیل بش رو می بینند: «تنهاراه ما ازدواج یا پیدا کردن شغل است، اما کاری برای ما وجود ندارد.» این ازدواج ها از طریق ستاد سرپرستی و ارشاد صورت می گیرد: «مردانی که مایل به ازدواج هستند از سرپرست ستاد تقاضا می کنند و سرپرست تماس وی را با ما برقرار می کند و ما آنها را به دختران مناسب معرفی می کنیم. حتی برای این دختران جهیزیه هم تهیه می کنیم.»^{۳۲} در کشوری که طلاق، چندهمسری و ترک همسر بسیار شایع است، به سازمان های نهادی برای بازار ازدواج، که در آن دختران به انتظار ازدواج بزرگ می شوند و مردان از طریق نهادهای خیریه تأسیس شده توسط دولت به آسانی به عروس دسترسی دارند، باید با احتیاط نگریست. حتی حکومت دینی ایران نیز آگاه است که بعضی از زنان «ازدواج ناپذیر»ند و به لحاظ نظری تمهیداتی برای کمک به این زنان وجود دارد: «زنان بی سرپرست که... به دلیلی نمی توانند ازدواج کنند باید توسط بخش های دولتی و واحدهای تولیدی خصوصی

استخدام شوند. نادر جامعه مشارکت فعال داشته باشند و بار سنگین مسئولیت دولت را سبک کنند. این زنان با گرفتن شغلی مناسب و درآمدزا دیگر بی هدف در خیابانها پیرس نخواهند زد کاری که به خودی خود آنها را در معرض انواع فساد قرار می دهد.^{۳۴}

سازمان بهزیستی برای برآورده کردن این اهداف چند مرکز آموزشی و مسکونی برای زنان «بی سرپرست» تأسیس کرده است. در هر مرکز معمولاً حدود ده زن به طور شبانه روزی و بنجاه زن روزانه زندگی می کنند و در آنجا آموزش هایی نظیر خیاطی به آنها داده می شود و مزد آنها به ازای تعداد قطعات تولید شده پرداخت می شود و جیره غذایی رایگان دریافت می کنند. ظرفیت این مراکز و تعداد آنها خیلی کمتر از میزان تقاضا برای آنهاست و گاهی به دلیل فقدان تسهیلات حدود بیست زن را بیرون می کنند. آنها که جایی در این مراکز به دست می آورند در حالت مساعد ماهانه ۵۰۰۰۰ ریال به دست آورند. اما این مراکز کلاً وابسته به تعهدات دولت اند و در سال های ۱۳۶۶-۱۳۶۵ با افزایش هزینه های جنگ، تخصیص بودجه برای این موارد خاشبه ای رو به کاهش گذاشت. در عین حال این نهادها علاقه و آفری دارند که حق الزحمه زنان را تا حد ممکن پایین نگه دارند. برای این کار آنها را «غیر ماهر» یا «کارآموزانی» می نامند که کارشان «در حد استاندارد نیست... بنابراین نمی توانند بیرون بروند و در بازار آزاد رقابت کنند.»^{۳۵}

هر چند این مراکز خود را به صورت مرحله ای در آموزش و آماده سازی زنان برای بازار کار می پندارند اما زمانی که آنها کار می کنند انتظار یافتن کار دیگری ندارند. بیشترین زنان با این درآمد کم و پوشاک و غذایی که از این مراکز به دست می آید خانواده خود را تأمین می کنند. گروهی از این زنان که در تیر ۱۳۶۶ با آنها مصاحبه شد و از سیزده تا سی سال داشتند هر یک به طور متوسط چهار نانش فرغ ارائه داشتند. دسترسی به این مراکز با واسطه ستاد هدایت و ارشاد صورت می گیرد اما بسیاری نیز با داشتن آشنایی در مدیریت مرکزی به آنها راه یافته بودند. زنی واجد شرایط راه یافتن به این محل است که «احتمال صدمه دیدن از اجتماع برای او وجود داشته و محتاج کمک باشد. کسانی که اگر ما به آنها کمک نکنیم، خدای نکرده گمراه می شوند.»^{۳۶}

از نهادهای خیریه ای که عمداً تمرکز دولتی ندارد، کمیته های منطقه ای امداد امام خمینی است. این کمیته ها واحدهایی هستند که از محل بخشش های افراد خیر و ثروتمند هر منطقه و مقداری کمک از جانب دولت تأسیس شده اند. بنا به گفته این کمیته ها، از ۷۳۰۰۰ زن «بی سرپرست» در شهرها و ۱۳۰۰۰ نفر در روستاها حمایت می کنند.^{۳۶} افتخار کمیته به مستقل بودن از بهزیستی و دیگر بنگاههای دولتی است و دستگاه ساده و نیر بوروکراتیک خود را کارآمدترین و مؤثرترین وسیله شناسایی مستضعفان و کمک رسانی به آنها می داند. آنها به طریقی که مناسب بدانند، «بی سرپرستان» را شناسایی می کنند و در مورد میزان پرداخت مناسب تصمیم می گیرند. میزان این پرداختها در سال ۱۳۶۲ از ۱۰۰۰ ریال در هر ماه برای هر فاحشه توبه کرده تا ۱۰۰۰۰ ریال برای

یک بیوه تغییر می‌کند، به علاوه زن بیوه می‌تواند پسرش را به خرج یکی از تجار ثروتمند محلی که از «مشاوران» کمیته است، به مدرسه بفرستد.^{۳۷}

زنانی که انجمن حمایت از خانواده زندانیان زندگی آنها را تأمین می‌کند، در مجموع وضع بهتری دارند. این سازمان توسط دولت تأسیس شده است و با فروش محصولات تولیدشده در کارگاه زندان منابع مالی اضافه به دست می‌آورد. این سازمان به مخارج زندگی، واقع بینانه ترمی نگری و ماهانه بین ۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ ریال به خانواده‌هایی که درآمد کمکی دارند و ۱۰۰۰۰ تا ۲۵۰۰۰ ریال به کسانی که چنین درآمدی ندارند، می‌پردازد. این سازمان در مجموع حدود ۱۰۰۰۰ خانواده تحت پوشش دارد که هر کدام حدود پنج بچه دارند و کمکهای غذایی، سوختی و پزشکی اضافه نیز به آنها می‌دهد. به طور میانگین همسران «بی سرپرست» زندانیان که یک یا چند بچه دارند ماهانه ۱۱۰۰۰ تا ۱۷۰۰۰ ریال دریافت می‌کنند. متأسفانه بیشتر زندانیان و وابستگان آنها از وجود این انجمن بی اطلاع اند. آنها نیز که از وجود آن آگاه می‌شوند باید به مراحل پرزحمت بوروکراتیک تن در دهند. این مراحل شامل ارائه یک گواهی از جانب زندانی، گواهی دیگری از طرف بستگان او، گواهی سومی از یک کارمند دولت و یک تأییدیه از جانب مقامات زندان است. هر یک از این مراحل نیاز به شناخت شبکه‌های رسمی و غیررسمی موجود و مهارتی در برآمدن از پس کاغذ بازی‌ها دارد. بیشتر زنان تهیدست فاقد اطلاعات لازم در مورد چگونگی دستیابی به این مزایا هستند.

کسانی که می‌توانند از این انجمن پول دریافت کنند، به وضوح وضع بهتری از کسانی دارند که از بهزیستی پول می‌گیرند. با اینکه روند دریافت پول از بهزیستی ساده‌تر است، زنان باید کسی را بیابند که حسن شهرت داشت باشد و تهیدستی آنان را گواهی کند...

● بازار کار رسمی

هر چند دولت انقلابی ایران در تمام مدت موجودیت خود، جز یک سال، در جنگ بوده است، هنوز مسأله بیکاری مردان را حل نکرده است... دولت کار خود را با سیاست اعلام شده توسعه نیافتگی شروع کرد که با فرار سرمایه‌ای که در پی داشت و افت مصرف داخلی که به دنبال آن آمد، تسریع شد.^{۳۸} هر چند در حال حاضر در صنایع جنگی تا حدودی ترقی وجود دارد، بخش‌های دیگر را کند و فرصت‌های استخدامی محدود است. دولت در تلاش برای توازن بودجه ملی دست به عقلانی کردن بخش غیرنظامی زده است. برای این کار عمدتاً کارمندان زن را بازنشسته کرده است و کارمند جدیدی نمی‌پذیرد.^{۳۹} بخش خصوصی نیز با حذف کردن زنان از بیشتر قریب‌های تولید به نتیجه مشابهی رسیده است. این امر بعضاً در پاسخ به توصیه برخی روحانیون در جداسازی زن و مرد در نیروی کار بوده است. برای مدیران این امر به معنای کار گذاشتن زنان و نه مردان و تنها پذیرفتن مردان به عنوان کارمندان جدید بوده است. در بررسی اخیر مجله «زن روز» از

صنایع سبک منطقه مرکزی، گزارشگران دریافتند که هیچ یک از کارخانه های بازدید شده حتی یک زن بعد از انقلاب استخدام نکرده بودند. تمام مالکان، کارفرمایان و مدیران حس کرده بودند در حالی که مردان رئیس خانواده، که مسئول تأمین معاش تمام خانواده اند، بیکارند، استخدام زنان «غیراسلامی» است. آقای محبوب مشاور نخست وزیر در امور کارگری چنین گفت: «جنگ و انقلاب تا حدودی منجر به جداسازی زن و مرد در توسعه صنعتی شده است... به طور طبیعی تعداد کسانی که در جستجوی کارند از تعداد شغل های موجود بیشتر است. در این شرایط اولویت اول ما فراهم کردن کار برای کسانی است که مسئول تأمین خانواده هستند. در نتیجه بدیهی است که مردان انتخاب شوند زیرا نان آور خانواده هستند. از همان ابتدا رهبران مذهبی ما می گفتند که زنان باید به کارهای سبک هماهنگ با خصوصیات جسمی ظریف خود بپردازند... من می توانم قول دهم که وقتی شرایط اقتصادی بهتر شود و فرصت های بیشتری ایجاد کنیم که به زندگی و وظایف خانه داری زن لطمه نرزد، در آن صورت زنان را در شغل های مناسب شان استخدام خواهیم کرد.»

البته تعریف کار «مناسب» مشکل است: آقای محبوب ماشین نویسی را که «شغل ظریفی است» به عنوان کار «مناسب» پیشنهاد می کند. اما در عین حال او از اینکه پست های منشی گری حوزه انحصاری زنان بشود، به شدت ابا دارد. «زیرا این امر سبب می شود که زنان مثل عروسک رفتار کنند و نه کارگران واقعی.» محمد یزدی سخنگوی مجلس بر این عقیده است که «خواهران کارگرها تنها می توانند در صنایع دارویی استخدام شوند... تمام زنان دیگر برای کمک باید سراغ بهزیستی بروند...»^{۳۳} در حالی که بهزیستی به شدت سرگرم آموزش «بی سرپرستان» برای پیوستن به همین بازار کار (که آقای یزدی آن را برای زنان غیرمجاز اعلام کرده) است، چشم انداز امیدوارکننده ای وجود ندارد.

برای برآورده شدن نیازهای حکومت دینی، سازمان صنایع ملی در ۱۳۶۴ بخشنامه ای صادر کرد و طی آن استخدام زنان را در صنایع تحت پوشش خود ممنوع کرد. معاون اداری این سازمان در پاسخ به سؤال خبرنگاران در این مورد تنها گفت: «مردان در یافتن کار اولویت دارند. این مطابق اعتقادات و عرف مذهبی ماست... و همه این مطلب را پذیرفتند. طبیعتاً خواهان ما نمی توانند در یافتن سنگین واحدهای صنعتی، یا در محوطه کارخانه ها، که وظایف، اهداف و برنامه های زمانی مشکل و طاقتفرسایی دارد، موفق باشند.»^{۳۴}

تنها بخشی که دارای رشد اقتصاد است یعنی صنایع دفاع نیز، به منزله یک سیاست کلی، زنان را حذف می کند. رئیس دایره سیاسی عقیدتی این صنایع حجت الاسلام مشبوری نظر خود را چنین گفته است: «به لحاظ اصولی من با هر نوع کار کردن زنان در خارج از خانه مخالفم... به نظر من اساساً راه یافتن زنان به محوطه کارخانه بر خلاف قوانین طبیعت است... به علاوه اگر زنان در بخش صنعت و بخش دولتی استخدام

شوند، جای مردان را می‌گیرند و فرصت‌های استخدامی از بین می‌رود... ما تمام زنانی را که مایل‌اند بازنشسته شوند به این کار تشویق می‌کنیم و به جای آنها نیروی کار جوان و فعال مرد قرار می‌دهیم.»^{۲۵}

ن تلاش برای بیرون راندن زنان از مشاغل به سال‌های اول انقلاب برمی‌گردد. در اوایل سال ۱۳۶۱ شوراهای تماماً مردانه کارگری سعی می‌کردند که زنان را اخراج کنند. «ما به این همه کارگرن نیاز نداریم. ما اعلام کرده‌ایم زنانی که مایل باشند به آغوش گرم خانه و خانواده برگردند و فرزندانشان را تربیت کنند، می‌توانند با پشتیبانی ما این کار را بکنند. ما حتی پیشنهاد کرده‌ایم که به جای هر زن یک نفر مرد از خانواده خودش به کار بگماریم. اما تا به حال هیچ‌کس پیشنهاد ما را نپذیرفته است... شاید وقتی فرهنگ اسلامی ما متحول بشود و ارزش‌های آن پا بگیرد، این بانوان اهمیت مادر بودن را درک کنند و آن‌را به عنوان یگانه وظیفه و شغل انحصاری خود بپذیرند.»^{۲۶}

هر چند قانون اجرا نمی‌شود، روح قانون همیشه به عنوان دلیل اصلی استخدام نکردن زنان عنوان شده است. رئیس کمیسیون کار و امور اجتماعی مجلس اخیراً اعلام کرد: «فرض کنید کارگری استخدام کرده‌ایم که هر سه ساعت یک بار به فرزندش سر می‌زند، بعد از چهار ساعت وقت ناهاری دارد و نیم ساعت هم برای نماز وقت دارد؛ کارگری که یک ساعت طول می‌کشد بچه‌اش را از مدرسه به مهد کودک بیاورد؛ حال یک ربع هم از دو طرف ساعت کاری کم کنید، دیگر ساعت کاری نمی‌ماند. شما نمی‌توانید هر پنج دقیقه یک بار به دلیلی کار را متوقف کنید. ما نمی‌خواهیم برای کار نکردن به مردم پول نمی‌دهیم...»^{۲۷}

این تصویر امروزی از زن کارگر دارای امتیازات و حقوق قانونی وسیع در استفاده از تسهیلات مراقبت از بچه، با دل مشغولی سنتی در مورد جدایی زن و مرد به هم آمیخته‌اند و سبب شده‌اند که زنان به عنوان نیروی کار غیر سودآور و غیر اخلاقی جلوه کنند. حکومت دینی ایران از آغاز خواسته است زنانی که کار می‌کنند، جدا از مردان کار کنند. هر چند نوع و میزان جداسازی هرگز تعریف نشده است، بسیاری از کارخانه‌ها با میزبان تمایلی متفاوت به دنبال اجرای مقررات بوده‌اند. میزان مذهبی بودن مدیران، مجاورت با شهر بزرگ و نسبت زنان در نیروی کار، همگی عوامل دخیل در میزان و سرعت جداسازی هستند. اکنون در بعضی از موارد در صنایعی که به طور سنتی زنانه بوده‌اند، نظیر نساجی، مردان استخدام می‌شوند. کارخانه‌هایی که در تهران یا نزدیکی آن قرار گرفته‌اند (که مجتمع بزرگی از کارگران مهاجر است و نزدیکی به جایگاه قدرت آنها را به لحاظ سیاسی در معرض دید دقیق قرار می‌دهد) در جداسازی نیروی کار خود سعی زیادی کرده‌اند. این امر در اوایل سبب می‌شد که یک زن سرپرست یک بخش تماماً زنانه شود، اما اخیراً کارفرمایان ترجیح می‌دهند که زنان را از خط تولید بردارند. یک مثال نوعی «مجتمع نساجی ری» است که به نحوی سیستماتیک زنان را از محوطه کارخانه حذف کرده‌اند و به بخش جداگانه‌ای برده‌اند که فرش بیافند یا لباس بدوزند. تعجبی

ندارد که کارگاه فرش ضرر می دهد زیرا نمی تواند با کارگران خانگی با تجربه روستایی رقابت کند، کارگرانی که فرش های خیلی خوب با قیمت های خیلی کم تولید می کنند و پشتوانه این صنعت هستند بنابراین مدیران تصمیم گرفته اند که این واحد را ببندند و کارگران زن را بیرون کنند. ۲۸

در استان های شمالی، که نیروی تولیدی زنان به طور سنتی در مزارع برنج و تنباکو چشمگیرتر بوده است و کار زنان در کارخانه به دهه ۱۳۱۰ برمی گردد، وضع کارگران زن نساجی نسبتاً بهتر است. هر چند تاریخ طولانی کار خارج از خانه به زنان امکان می دهد که زندگی خود را بگذرانند، در شمال نیز مانند جاهای دیگر آنها را «غیرماهر»^{۲۹} می نامند و تنها در بخش های خاص زنان بازار کار آنها را لاین کار کردن می دانند. مثلاً در مازندران نساجی و پوشاک در حیطه خاص زنان است. مدیر کارخانه نساجی مازندران در این مورد چنین می گوید: «بیشتر کار ما را تنها زنان می توانند انجام دهند. بافتن نیاز به دقت، حوصله و دست های ظریف دارد. مردان به طور کلی برای چنین کاری نامناسب اند و تنها در حیطه هایی از آنها استفاده می شود که به قدرت بدنی نیاز است یا به عنوان راننده... زنان در رفو، اندازه گیری و دوختن بسیار سودمندتر از مردان عمل می کنند. هیچ مردی نمی تواند کار ظریف رفو را که به حوصله زیاد نیاز دارد، انجام دهد.»^{۳۰}

مدیر کارخانه ریسندگی و بافندگی نیز همین نظر را دارد: «در بعضی قسمت ها به هیچ عنوان از مردان استفاده نمی کنیم زیرا کار زنان خیلی ظریف تر است. اگر نخ ریسی را در نظر بگیرید در مقابل هر ۶۵۰ کیلو نخ که یک زن تولید می کند، مرد ۵۰۰ کیلو تولید می کند.»^{۳۱} مدیر مجتمع خزر نیز با این نظر موافق است: «استخدام مردان برای خیاطی بی فایده است. ماهیت خیاطی زنانه است و مردان در این کار نیروی بدنی خود را تلف می کنند.»^{۳۲}

هر چند زنان کارگر نساج در شمال اولین زنانی بودند که در بخش رسمی در ایران استخدام شدند، هنوز نتوانسته اند تمهیدات کافی برای مراقبت از فرزند در موارد پیشگفته به دست آورند. بعضی از کارخانجات نظیر نساجی مازندران مهد کودکی برای کودکان زیر دو سال دارند و بعضی دیگر این امکانات حداقل را ندارند. هنوز زنان از کار کردن در شیفت شب معاف نشده اند. دولت اسلامی درباره ناپسند بودن کار زنان در شب بسیار تأکید کرده است. اما در مرداد ۱۳۶۶ که قانون کار جدید به مجلس ارائه شده به بخش هایی نظیر بهداشت و خدمات که هنوز متکی به کار زنان هستند، اجازه داده شد که زنان را در شب نیز به کار گیرند. زنانی که کار می کنند باید مانند مردان کار کنند و با این درک که آنها بهتر و سودآورتر از مردان هستند... اما حقوقی که می گیرند خاصی جنس زن است. مانند همه جاهای دیگر، به طور طبیعی زنان را مطیع و صبور می پندند و به آنان کمتر از مردان می بردازند که برای به دست آوردن این «مهارتها» زمان و تلاش بیشتری باید صرف کنند. چون فرض بر این است که زنان کارگر ماهیئاً نمی توانند

«کاربهتری» ارائه کند، شانس پیشرفت آنها خیلی کم است و حداکثر تا چند رتبه نمی‌توانند بیشتر بالا بروند.^{۲۳} مانند جاهای دیگر پرداخت به آنها مبتنی بر این فرض است که درآمد آنها مکمل درآمد کارمند مرد رئیس خانواده است. بنابراین مزد زنان نصف یا یک سوم مزد مردان است.^{۲۴} مثلاً در ۱۳۶۴ زنان کارگر در نساجی مازندران با چهارسال سابقه ۳۵۰۰۰ ریال و با شانزده سال سابقه ۴۰۰۰۰ ریال می‌گرفتند. به طور مشابه در سال ۱۳۶۱ زنان شاغل در کارخانه‌های روغنسازی در تهران یا کارخانه‌های تنباکو در ارومیه در هر ماه ۳۰۰۰۰ تا ۳۶۰۰۰ ریال می‌گرفتند. اما کار تنباکو فصلی است و کارخانه آنان را تنها به مدت هفت ماه از سال استخدام می‌کند:^{۲۵} «ما تنها هفت ماه از سال کار می‌کنیم اما در ماههایی که کار و حقوق نداریم هم باید غذا بخوریم... زندگی کردن با اینمزدها آسان نیست.»^{۲۶} با وجود این بسیاری از این زنان یا رئیس خانواده‌اند یا سهم اصلی را در درآمد خانه دارند. بعضی، والدین سالخورده و فرزندان کوچک و اقوام را هم نگه می‌دارند. این زنان دریافته‌اند در تار و پود اجاره‌های خانوادگی گرفتار شده‌اند، پناه جستن در آغوش شوهر ایدئال حمایتگر را دشوار می‌یابند: «من نمی‌دانم اگر ازدواج کنم چه کسی از مادر، خواهرانم و برادرانم نگهداری کند؟»^{۲۷}

درواقعیت، مردان کارگر با درآمدهای کم، در پذیرفتن باز اسلامی مسئولیت خانواده که دولت بر عهده آنها گذاشته است ناتوان و بی‌میل هستند. یک زن کارگر که زن دوم مردی شده است، چنین می‌گوید: شوهر اول من بر اثر سرطان مرد و من مجبور به نگهداری از دو فرزند و والدین پیرم شدم. سپس با شوهر فعلی ام ازدواج کردم که همسر و سه فرزند دارد... خوب این سرنوشت من بود... او خیلی با کار کردن من مخالف است... او برای ما یک خانه خرید... من آنجا با والدین و فرزندانم زندگی می‌کنم. اما او می‌گوید من خانه را برای پدر و مادر تو نخریدم، آنها و فرزندان را رها کن و تنها با من زندگی کن فکر می‌کند من می‌توانم این کار را کنم»^{۲۸}

با این که در فضای بعد از انقلاب که نگرانی برای فقرا تبلیغ می‌شود، در رسانه‌های «آزاد» چنین مواردی گزارش می‌شود، برخورد دولت و مدیران تغییری نکرده است. در نتیجه زنانی وجود دارند که [در سال ۱۳۶۴ با درآمد ۳۱۵۰۰ ریال] شش نفر را اداره می‌کنند. در عین حال آمیختن شور انقلابی و رکود اقتصادی باعث شده که دولت تصمیم بگیرد علی‌رغم تورم بی‌سابقه و کمبود شدید اقلام مصرفی، دستمزدها افزایش نیابد. بسیاری از زنان طبقه کارگر بین لیه‌های برنده ایدئولوژی و اقتصاد، گیر افتاده‌اند: «خانم گزارشگر به خاطر خدا بنویس که ما از دست این قیمت‌ها سرگشته شده‌ایم. مواد غذایی کوپنی بسیار کم است و مجبور شده‌ایم که از بازار آزاد جنس بخریم و شما می‌دانید که با این مزدهای کم حتی نمی‌توانیم به اندازه کافی برای خوردن خود درآوریم.»^{۲۹}

این زنان مانند تمام فقرا، تقریباً تمام درآمد خود را صرف تهیه غذا و سریناه می‌کنند. در نواحی شهری کمبود مسکن بسیار حاد است و خیلی‌ها در معرض فشارهای سنگین قرار دارند. بعضی کارخانه‌ها وام مسکن می‌دهند اما معمولاً این وام‌ها به مردان

داده می شود، حتی در کارخانه هایی که زنان نیروی کار اصلی اند و مردان نیروی کار موقت هستند. توضیحات مدیر کارخانه تیناکو ارومیه نشان می دهد که مدیران حتی توجیه کردن چنین تصمیم هایی را لازم نمی بینند: «سال گذشته تنها توانستیم به برادران وام بدهیم، زیرا تعداد آنها کمتر بود و به علاوه آنها موافقت کرده بودند که سال آینده بایند و همین جا کار کنند.»^{۶۰} در همین کارخانه از جمله کسانی که وام نگرفته بودند زن بیوه ای با چهار بچه زیر هشت سال بود که سالها در آنجا کار کرده بود و باید ماهانه ۵۰۰۰ ریال اجاره می پرداخت. هزینه زیاد مسکن در شهر سبب شده است که بعضی از زنان در روستاهایی زندگی کنند که فاصله زیادی تا محل کارشان دارد و بعضی مجبورند سی کیلومتر را طی کنند و هیچکدام ماشین ندارند. بعضی کارخانه ها برای کارگران شان سرویس اتوبوس فرار می دهند، اما خیلی از آنها این کار را نمی کنند. بسیاری از این زنان که دور از شهر (یعنی مرکز همه امکانات و رفاه) زندگی می کنند حتی در منازل خود آب و برق نیز ندارند. حتی کسانی که برای ساختن خانه وام می گیرند نیز وضع بهتری ندارند. وامها اندک و قیمت خانه زیاد است. زن سالخورده ای چنین می گوید: «در تمام زندگیم کار کردم... سرانجام به من وام دادند و ۱۲۰ متر زمین در باقرآباد بهشت زهرا (حدود ده کیلومتری تهران) خریدم. چهار دیوار دور آن ساختم. نه در دارد و نه پنجره و نه آب و نه برق و حاده ای که به آن می ریزد نیز اسفالت نیست. هیچ چیز ندارد، وقتی آنجا می روم تا زانو در گل فرو می روم.»^{۶۱}

زندگی در خانه های محقر اما پر هزینه و دور از محل کار، ساعت های متمادی کار کردن و اجبار به ساختن با کمبودها، مشکلات کشیدن بار مضاعف کار تولیدی و کار منزل برای زنان را تشدید می کند. همه این زنان مسئول آشپزی، نظافت و مراقبت از فرزند نیز هستند. حتی آنها که شوهرانشان بیکارند نیز شوهر خود را مایل یا توانا در انجام کار خانه نمی بینند. آنها که خیلی دیر به خانه می آیند و نمی توانند آشپزی کنند مجبورند شکم خود و خانواده شان را با نان و بنیر سیر کنند.^{۶۲} تمام آنها مسئولیت مراقبت و رفاه خانواده را به عهده دارند: «وقتی به خانه می رسم ساعت شش بعد از ظهر است، آن وقت مجبورم غذا حاضر کنم، خانه را تمیز کنم، از بچه ها مراقبت کنم. نمی دانم در این مدت کوتاه به کدام کار برسم. وقتی کارم را شروع می کنم، وقت خواب است... تمام روزهای مرخصی ام صرف مرتب کردن امور خانه، برون بچه ها به دکتر، واکسن زدن به آنها و غیره می شود... این بلد کوفته من کی لحظه ای برای استراحت پیدا می کند؟»^{۶۳} کارگران به ازای هر ماه کار کردن تمام وقت یک روز مرخصی دارند. اما تسهیلات اندک پزشکی موجود برای کارگران و مسافنهایی زیادی که برای رسیدن به دکتر باید طی کنند سبب می شود که بیشتر زنان برای رفتن پیش دکتر مرخصی بدون حقوق بگیرند. هر چند حق بیمه از همه حقوقها کم می شود، خدمات بهداشتی کارگران در واقع نزدیک به صفر است. بیشتر کارگران مجبورند که پول جداگانه ای برای کارهای پزشکی بپردازند...
تحلیل رفتن تسهیلات مراقبت بهداشتی کارگران نتیجه از بین رفتن حقوق نامین

اجتماعی آنهاست. در نتیجه افزایش ناگهانی قیمت نفت در دهه ۵۰، حکومت شاه سرانجام سازمان تأمین اجتماعی را در ۱۳۵۵ تأسیس کرد و این سازمان مسئولیت پرداخت ۷۵ درصد از مزد کارگرانی که مرخصی استعلاجی می‌گیرند به عهده گرفت. به آنها که قادر به برگشت به کار نبودند مقرری متناسب با مدت استخدام تعلق می‌گرفت. به زنانی که با سی و پنج سال خدمت در سن پنجاه و پنج سالگی بازنشست می‌شدند مقرری برابر میانگین درآمد آنها در دو سال آخر خدمتشان تعلق می‌گرفت. اما با اینکه این قوانین بر روی کاغذ موجودند بسیاری از کارگران از وجود این قوانین بی‌اطلاع هستند. بیشتر کارفرمایان سهم خود را برای تأمین اجتماعی نپرداخته‌اند. این سهم بسته به اندازه کارخانه از ۷ تا ۲۷ درصد مزد کارگران است. زنانی که به کار کردن در خارج از خانه تحت چنین شرایط نامساعدی ادامه می‌دهند، تنها به دلیل نیاز مبرم کار می‌کنند، و در فضای فکری جاری همه به خاطر انجام ندادن وظیفه بزرگتر مادری احساس گناه می‌کنند.

هیچ یک از این زنان نتوانسته‌اند مشکل مراقبت از فرزند خود را حل کنند. یک کارگر نساجی با سیزده سال سابقه کار، که به خاطر سیاست‌های جداسازی زن و مرد به ریاست خط تولید ارتقاء یافته بود، ماهانه ۵۰۰۰۰ ریال حقوق می‌گرفت. اما وقتی که فرزندش به مدرسه رفت مجبور شد کار خود را رها کند. کارخانه تسهیلات مراقبت از کودک برای کودکان دبستانی نداشت: مدرسه ظهر تعطیل می‌شد و کار کارخانه در ساعت ۴ بعد از ظهر تمام می‌شد.^{۴۴} بسیاری از زنان مجبورند کودک خود را تنها بگذارند و به قول یک زن «در پناه خدا» و یا در اختیار زنان صاحبخانه که از این امر ناراضی‌اند قرار دهند... این وضعیت نابسامان، جوهر تحریبات زنان کارگر در ایران است. یکی از زنان زندگی و احساسات خود را چنین توصیف می‌کند: «پسر من از هنگام تولد صرع داشت. نمی‌دانم دلیل آن چه بود، شاید از سوء تغذیه یا چیزی مثل آن بود... من فکر می‌کنم به این خاطر بود که چون مجبور بودم سرکار بروم، از او خوب مراقبت نکردم... به هر حال او مریض بود. پول زیادی خرج کردم و او را بیش دکترهای زیادی بردم. سرانجام به قدر کافی رنج کشید و در نوزده سالگی خودش را کشت... حالا من مانده‌ام و دو پسر... پسر بزرگترم چهارده ساله و سال اول دبیرستان است. او سال گذشته تجدید شد و مجبور شد دو درس را مجدداً امتحان بدهد، احتمالاً بار دیگر هم نمره نمی‌آورد. وقتی کسی نیست که مراقب آنها باشد، رفتار آنها خوب نخواهد بود... روز بعد معلمش خواست که مرا ببیند، اما من نمی‌توانم مزد یک روزم را از دست بدهم تا معلم از را ببینم... من پنج و نیم صبح از خانه بیرون می‌روم... وقتی بیرون می‌روم بچه‌ها خوابند. من آنها را به امید خدا رها می‌کنم و بیست تا سی ریال برای ناهارشان می‌گذارم... گاهی کثری را برای آنها روشن می‌گذارم، اما آنها نمی‌توانند جای درست کنند و تنها آن را خاموش می‌کنند و بدون صبحانه بیرون می‌روند... بچه‌های بیچاره من، هرگز محبت مادری ندیده‌اند و در نتیجه آنها ملاحظه کار و با فکر بار نخواهند آمد. وقتی به خانه می‌روم به قدری خسته‌ام که می‌ترسم از دست آنها عصبانی شوم و فقط دعا و مشکل به بار بیاورم»^{۴۵}

● نتیجه

زنان طبقه کارگر ایران مجبورند شخصاً بهای سنگین سیاستها، ایدئولوژی و سنت‌های موجود مبنی بر خانه‌داری زن را بپردازند. باور به وضعیت پست تر زنان در تمام سطوح مزمنه می‌شود و در روابط کاری ملحوظ شده است. زنانی که در بیرون از خانه کار می‌کنند از جانب مردان و رسانه‌ها به غیر مسئول و غیر اسلامی بودن متهم می‌شوند: دیدگاهی که از مرزهای همبستگی طبقاتی فراتر می‌رود و علاوه بر کارفرمایان و قانون‌گذاران، کارگران مرد نیز حامل آن هستند. اکثر تلاشها برای وادار کردن زنان به ازدواج و مادری متمرکز شده است و این در حالی است که ازدواج نهادی بسیار ناپایدار شده است. آسانی طلاق دادن زنان، رواج در حال رشد چند همسری و میزان بالای بیکاری مردان همچنان ادامه دارد، جملگی باعث شده‌اند که ازدواج برای زنان ناپایدار باشد.

زنان مطلقه نیز نمی‌توانند از کمک محدودی که به زنان بیوه یا آنها که شوهرشان ترکشان کرده تعلق می‌گیرد، بهره‌مند شوند. هیچ کس نمی‌پرسد که این زنان را چه کسی طلاق داده است. آن‌هم در کشوری که مقررات جدید، طلاق را به صورت خودکار در انحصار مردان قرار می‌دهد. تنها زنان تحصیلکرده طبقه متوسط که از قوانین آگاهی دارند می‌توانند بر سر حق طلاق مذاکره کنند و آن را در عقدنامه بگنجانند. امتیازی که زنان بیسواد طبقه کارگر از آن بی‌بهره‌اند، زنانی که بیشتر آنها در اوایل نوجوانی خود ازدواج کرده‌اند و گاهی هسر چندم شوهران خود بوده‌اند. با وجود این که مردان به طور قانونی می‌توانند همسران خود را ترک کنند، زنان باید در آتش سرزنش عمومی بسوزند. زنان باید با احساس شکست خود، با داع «غیر اخلاقی بودن» و این که بسازی از مردان آنها را به صورت طعمه‌های جنسی سهل الوصول ببینند، بسازند. هیچ همبستگی خواهرانه‌ای برای این زنان که دیگران آنها را تهدید باهوه می‌پندارند، وجود ندارد. تأکید بر ازدواج و ماهیت ناامن آن، زنان را در مقابل یکدیگر قرار داده است که هر یک از گوشه‌خانه خود، در مقابل تهدید بالقوه‌ای که از جانب خواهران بیوه وجود دارد، از خود دفاع می‌کند. بعد از طلاق آمیزه‌ای از سرزنش اجتماعی، عدم تأیید عمومی و افتادن مردان از پی آنها به نحو خفت‌بار، این زنان را به خیابانها، فروش مواد مخدر و فحشا می‌کشاند. وضعیت تورم و بحران اقتصادی در کنار امتناع از استخدام زنان، سقوط آن‌ها به دامن فقر را سرعت می‌بخشد.

آنها که ازدواج می‌کنند تنها فرزندان بیشتر و بیشتری دارند اما حقوق آنها ثابت می‌ماند. بسیاری مجبور می‌شوند که به دنبال کار بروند. زنانی که برای کار به کارخانه‌ها یا خیابانها می‌روند، این کار را به خاطر نیاز مفرط انجام می‌دهند. برای بسیاری از آنها «حمایتی» به صورت نان آور مردی که بتواند مخارج خانه را بپردازد، وجود ندارد، مزایای دولتی نیز هرچند غیر مکفی وجود ندارد. از طرف دیگر با کاهش قیمت نفت در بازارهای بین‌المللی، وضع اقتصادی و به موازات آن تسهیلات اجتماعی و بهداشتی دولتی در ایران نیز بدتر شده است. بنابراین، توجه جدی و مسئولانه به وضعیت

نگران کننده زنان هر روز بیشتر از روز پیش، خود را می‌نمایاند! ■

یادداشتها

این مقاله فسی است از کتاب:

Women, poverty and Ideology in Asia/ edited by Haleh Afshar/ Mack-Millan:1989

۱- بزرگ بحث مفصلتر در این مورد رجوع کنید به هـ. افشار (۱۹۸۵) «زنان مسلمان و بار ایدئولوژی» مجله بین‌المللی مطالعات زنان، جلد ۷، شماره ۲ صفحات ۲۲۶-۲۵۰ و ا. نجم‌آبادی (۱۹۸۷) «زنان، دولت و ایدئولوژی در ایران معاصر» مقاله ارائه شده در کارگاه «زنان، اسلام و دولت» کالج ریجموند، لندن.

۲- آینده هنر رستاخیز و Iran Almanac

۳- زرت پیرسون به خاطر یادآوری این مطلب متشکرم.

۴- ر.ک. هـ. افشار «حکومت دینی ایران» در کتاب ایران: انقلابی در آشوب (مک میلان) صفحات

۲۳-۲۴.

۵- این اقدام مبتنی است بر اطلاعات به دست آمده از Iran Almanac و دنیا نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب نوده و ر. توپا (۱۹۷۲) «رابطه بین شهرنشینی و وضعیت در حال تحول زنان در ایران» ۱۳۳۵-۱۳۴۵ «مطالعات ایرانی»، جلد ۷، زمستان، شماره ۱.

۶- بزرگ جزئیات این مطلب ر.ک. هـ. افشار (۱۹۸۲) «آمورشهای مدام خمینی و نتایج آن برای زنان ایرانی» در کتابی با ویرایش ا. «لمبری و ن یگانه با عنوان در سائت سلام: و ا. طبری (۱۹۸۲) «معصیون در برده» در همین کتب در سائت اسلام.

۷- زن روز، ۱۷ آبان ۱۳۶۴.

۸- منبع پیشی

۹- منبع پیشی

۱۰- دکتر صدحسین فخر رئیس سده حفاظتگی ۵ مرد مبارز؛ زمواد سحر، زن روز، ۲۵ آبان ۱۳۶۴.

۱۱- زن روز، ۲۵ آبان ۱۳۶۴.

۱۲- زن روز، ۶ تیر ۱۳۶۶

۱۳- منبع پیشی

۱۴- زن روز، ۱۳ تیر ۱۳۶۶

۱۵- زن روز، ۱۳ تیر ۱۳۶۶

۱۶- برای بحث مفصل تر در این مورد ر.ک. هـ. افشار (۱۹۸۵) «موتیون زن در روسای ایران»

در زنان، کار و ایدئولوژی (صفحات ۶۳-۸۲)

۱۷- زن روز، ۶ آبان ۱۳۶۴

۱۸- زن روز، ۱۴ آذرماه ۱۳۶۴

- ۱۹- همان منبع
 ۲۰- ماده ۱۱۹۸ قانون مدنی
 ۲۱- منبع پیشین، ماده ۱۱۹۶
 ۲۲- منبع پیشین ماده ۱۲۰۵
 ۲۳- منبع پیشین ماده ۱۱۹۸
 ۲۴- زن روز، ۹ آذر ۱۳۶۴
 ۲۵- ماده ۲۱، بخش ۴
 ۲۶- گیوان، ۲۴ آبان ۱۳۶۲
 ۲۷- آیت اله سید محمد خاتمه ای عضو کمیسیون امور حقوقی و قضایی مجلس، زن روز، ۱۴ آبان ۱۳۶۴
 ۲۸- خان رجایی، زن روز، ۴ آبان ۱۳۶۴
 ۲۹- زن روز، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۴
 ۳۰- زن روز، ۱۸ خرداد ۱۳۶۴
 ۳۱- منبع پیشین
 ۳۲- زن روز، ۲۷ تیرماه ۱۳۶۶
 ۳۳- حجت الاسلام سید حمید روحانی مدیر دفتر اسناد انقلاب اسلامی، زن روز، ۱۴ شهریور ۱۳۶۶
 ۳۴- زن روز، ۲۷ تیر ۱۳۶۶
 ۳۵- سرپرست اسناد، علی حاشی، نقل از زن روز، ۲۷ تیر ۱۳۶۶
 ۳۶- زن روز، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۴
 ۳۷- ر.ک.، ه. سع.، نومه شماره ۱، صفحات ۲۲۰-۲۲۳
 ۳۸- ر.ک.، ه. اسف. (۱۹۸۷) در مقاله «زنان، زدواج و دولت در ایران» در کتاب زنان، دولت و بدن‌نویزی به ویراستاری ه. قدرمستجاب ۷۰-۸۶
 ۳۹- زن روز، ۲۷ مهر ۱۳۶۴
 ۴۰- منبع پیشین
 ۴۱- منبع پیشین
 ۴۲- زن روز، ۶ آبان ۱۳۶۴
 ۴۳- زن روز، ۳۱ مرداد ۱۳۶۶
 ۴۴- منبع پیشین
 ۴۵- اطلاعات بانوان، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۶۰
 ۴۶- زن روز، ۲۷ مهر ۱۳۶۴
 ۴۷- Elson, D. and R. Pearson (1981) "the subordination of women and internationalization of factory production" در کتاب K. Young و دیگران.